



سایت وطندار هیچ گونه مسئولیتی در قبال نوشته ها ندارد. مسئولیت محتوای مطالب به عهده نویسنده گان آن میباشد.

س.ح. روغ 16.08.10

چند حرف شسته در حاشیه «چند حرف شتره»

اخیراً گروه ها و شاخه های سازمانی که از ویرانه های حزب وطن سر بالا کرده اند، گردهمایی هایی، سرشار از "سخنان گرم"، تدویر کرده اند؛ و درین میان بیشتر از همه به سنخ بندی شعار از "حزب"؛ "وحدت"؛ و "کنگره"؛ سرگرم اند. آیا واقعاً یک تاء سیس نو در راه است؟؟



آیا شاخه هایی که از ویرانه های حزب وطن سر بالا کرده اند، حقیقتاً مصروف درس گرفتن از تجربه 45 ساله، و فراتر رفتن از آدرس های دیروزی هستند؛ و یا یکبار دیگر بسته گی ها و وابسته گی های پیشین تکرار میشوند؟؟

به سوی چی میرویم: به سوی "وحدت"؛ و یا به سوی "کنگره"؟؟

1

حزب قبلی و یا حزب نو؟؟

این نخستین سوال است: آیا ما به سوی احیای حزب قبلی روان هستیم؟؟ و یا در راه تاسیس یک حزب نو در حرکت هستیم؟؟

فهییم اداء در نوشتهء "چند حرف شتره" به این سوال یک پاسخ قاطع و روشن میدهد:

«نه رهبر حزب متحد ملی، و نه رهبر نهضت فراگیر، آنچه را انجام میدهند، احیای ح د خ ا، حزب وطن نمیدانند... همه ستراتژی های احیا خواهانه منتج به سازمانکی بی دور نمای رشد و بی فضای تنفس میشود...»؛ و اضافه میکند که «خواست هجرت به گذشته» بیهوده است؛

این سخن باهمین صراحت، چار سال پیش در ابلاغیه گروه کاری برای تدویر کنگره حزب وطن (مورخ 27 دسامبر 2006) آمده است:

«تصریح میشود که این تنوع شاخه های سیاسی زیربط به حزب وطن یک محصول وضع جاری بوده، و بخودی خود یک چیز نادرست نیست.

تصریح میشود که مهمترین نارسایی که در همه اسناد و ابراز نظرها محسوس است، عبارت ازین است که ما تا کنون در باره طرق و لوازم درست حرکت به سوی کنگره حزب وطن بدقت نیاندیشیده ایم.

کوشش ها (بی) که یکجا شدن شاخه های متعدد حزب را، بر کنگره، تقدم داده اند..... این نادرست است؛

حل مسئله تشکیلاتی از وظایف اساسی کنگره حزب است. کنگره مرجع قانونی و قانونیت دهنده است. کنگره استقامت های عملی و برنامه بی فعالیت سیاسی آینده را تعیین میکند؛ اساسنامه جدید حزب را تصویب می کند؛ مقامات رهبری کننده جدید حزب را انتخاب میکند؛ کنگره است که بر تعدد و تفاوت در میان شاخه ها نقطه پایان میگذارد و اساسات وحدت مجدد همه شاخه ها را بدست میدهد. هنگامی که آمادگی ها برای تدارک کنگره به پختگی رسید، یک کمیسیون تدویر کنگره تاسیس خواهد شد؛ و این کمیسیون امور سازمانی مربوط به تدویر کنگره را هماهنگ خواهد ساخت. مهمتر از همه اینکه ما تا کنون بدقت کامل روشن نکرده ایم که کنگره تنها، و اساساً، یک اجلاس تشکیلاتی نیست. وظیفه و هدف و دستاورد هر کنگره عبارت از گشودن میدان های جدید برای فکر سیاسی و ازین طریق گشودن میدان های جدید برای اقدام سیاسی است. هر کنگره بی که به تکرار گذشته می پردازد، از همان آغاز محکوم به نابودی است؛ چنین چیزی هرچی هست، «کنگره» نیست؛ معضل اصلی شاخه های متعدد زیربط به حزب وطن اینست که توجه نکرده اند که وظیفه بی که در رابطه با تدویر کنگره در برابر ما قرار دارد، اساساً، یک وظیفه فلسفی سیاسی است؛ و آنها چنین وظیفه بی را در برابر خود قرار نداده اند؛

حاصل یک کوشش فلسفی سیاسی و نظری برای تبیین اوضاع موجود کشور، و وظایف ما، درین اوضاع، عبارت از یک سند برنامه بی جدید است. این سند است که نیروهای جدیدی را برای تحقق اهداف جدید و اجرای وظایف جدید در عرصه سیاسی میتواند بسیج سازد. کنگره فقط از طریق تقدیم و تصویب چنین یک سند برنامه بی است که میتواند به یک اقدام جدید در عرصه سیاسی افغانستان مبدل گردد؛ و به چنین یک اقدام سیاسی فرا بخواند.

در کار برای تدویر کنگره توجه به همین مساله اهمیت کلیدی دارد.

عده وسیعی از اعضا و فعالین حزب وطن باین عقیده هستند که حزب آینده باید حتماً «حزب وطن» باشد. عده دیگری به این عقیده اند که حزب گذشته را نمیتوان «احیاء» کرد و ما بهر حال باید یک حزب جدید تاسیس کنیم؛ این دو نظر اصولاً در مقابل هم قرار ندارند. این دو نظر اساساً بیان دو جهت یک واقعیت هستند. باید به این پرسش، پاسخ دقیق بدهیم که منظور از دوباره سازی حزب وطن چیست؛ یعنی دقیقاً چه چیزی را میخواهیم دوباره بسازیم؟

درین رابطه ما از مدل حزب وطن سخن میگوییم. منظور ازین سخن چیست؟

پیش از تاسیس حزب وطن در افغانستان، ما چند مدل حزب سیاسی داشتیم:

یکی مدل احزاب چپی عنعنوی: این مدل بر نظریه سنترالیزم دموکراتیک و بر نظریه مبارزه طبقاتی؛ و بر نظریه انترناسیونالیزم پرولتری متکی بود؛

دیگری مدل احزاب اسلامیستی: این مدل (حزب اسلامی) بلحاظ ساختاری به تقلید از مدل احزاب چپ تاسیس شد؛ و بلحاظ نظری بر نظریه امت اسلامی؛ و بر نظریه انترناسیونالیزم اسلامیستی متکی بود؛

چند حزب دیگر نیز بودند که مدل های ساختاری مشخص نداشتند و بر اساس شعارهای سیاسی خود، متمایز میشدند؛

حزب وطن به لحاظی یک پدیده جدید سیاسی بود؛ و نیز امروز ما به لحاظی برای اعاده آن تلاش می کنیم، که یک مدل اساساً جدید حزب سیاسی برای افغانستان را به پیش کشید. این مدل بر اساس مفهوم امر همگانی، بر اساس مفهوم

همه افغانها تاسیس شد. تاسیس این مدل حزب سیاسی بیان یک تغییر اصولی در موضع چپ افغانی بود. درست این

چنین یک مدل حزب سیاسی بود که قادر و مستعد به این بود که به پیروی از مصلحت همگانی افغانها وارد اقدام سیاسی شود و برای تاسیس صلح و عمران مجدد افغانستان برای بسیج همه افغانها بکوشد. و این از آنجا که دو مفهوم

صلح و عمران مجدد، دو مفهوم استثنای ناپذیر هستند و بر مفهوم همه متکی هستند. ما به دلیلی امروز برای دوباره

سازی این مدل حزب اقدام میکنیم که معتقد هستیم مسایل کنونی افغانستان کماکان، و صرفاً، بر مبنای مفاهیم همگانی

میتوانند حل شوند، و نه بر مبنای مفاهیم فرقه بی و یا طبقاتی و یا منطوقی.

پس تلاش مامعطوف به این است که مطابق به مدل حزب وطن، یک حزب سیاسی بسازیم. چنین یک حزب ازین جهت که مطابق به مدل حزب وطن دایر میشود، همان حزب قبلی است؛ وازیین جهت که اهداف برنامه یی و ساختار اساسنامه یی، و نیز ترکیب جدید دارد، یک حزب جدید است.

اما تصریح میشود که تصمیم درینباره که نام حزب چی باید باشد، از صلاحیت های کنگره است. یعنی این بحث که نام حزب چی باشد از شرایط و از پیش شرط های رفتن ما به سوی کنگره نیست، بلکه از مسایلی است که خود کنگره باید آن را حل و فصل کند. ما حزب را بر اساس مدل حزب وطن دوباره میسازیم؛ اما دوستانی که عقیده دارند نام حزب وطن، هم، باید حفظ شود؛ و دوستانی که عقیده دارند حزب جدید باید یک نام جدید داشته باشد؛ هر دو آمادگی بگیرند که برای بدست آوردن اکثریت آراء در کنگره وارد مبارزه فعال سیاسی شوند. «؛

این سخنان 4 سال پیش نوشته شده بودند؛ «دیگران» را که بیکسو بگذاریم، چرا ما نمیتوانیم با سخنانی که «خود ما» مطرح ساخته ایم، رابطه برقرار کنیم؟! چرا نمیتوانیم یک حرکت و تداوم مفهومی ایجاد کنیم؟!

نوشته حاضر نشان میدهد، که این فقدان، از فقدان های اساسی ما است. و تا ما این فقدان را رفع نکنیم، برای یک حرکت سیاسی شدن، هنوز مستعد نه شده ایم؛

2

دو گروه از ملاحظات مطرح میشوند:

گروه اول اینکه حزب جدید که ما میسازیم، چگونه یک حزبی باید باشد؟!

گروه دگر اینکه معیار های ما برای نقد نظریه و تجربه ح د خ ا کدامها اند؟!

چرا میگوییم که ما ح د خ ا، و سراسر چپ افغانستان را با این عیار به نقد میگیریم که آنها چگونه و تا چه اندازه مطالبات مشروطه را ادامه و "ترقی" دادند؟! و تا چه اندازه و چگونه از مطالبات مشروطه دور افتادند و عقب رفتند؟!

فهمیم اداء در پاسخ به سوال های گروه اول می آورد، که این چنین یک حزب می بایست «یک ترکیب متجانس و موزون از آنچه بودیم؛ و آنچه هستیم؛ و آنچه خواهیم بود» باشد؛ این سخن فهمیم اداء را چگونه بفهمیم؟!

این ترکیب متجانس و موزون از «بودیم و هستیم و خواهیم بود»، یک مقوله آشنا و شناخته را بخاطر میدهد؛ هم در فلسفه؛ و هم در جامعه‌شناسی؛ و هم در تیوری سیستم‌ها؛ به این می‌گویند: *Kontingenz* و یا "پیشایند"؛ پیشایندها، گذشته و حال را، بلحاظ رابطه‌یی که میتوانند با آینده برقرار بسازند، به بررسی میگیرند؛

و این "پیشایند"، بلحاظ نقشه فهم اداء برای تاسیس یک حزب نو، دو مشکل اصلی و اصولی دارد:

یکی اینکه "کونتینژنس‌ها"، یگانه نیستند؛ بلکه تا بی نهایت گونه‌گونه اند؛ "پیشایند"، چیزها را به روی یک نامعلومی می‌گشاید و درافق احتمال پذیری هر چه ممکن تر منظور می‌کند؛ بانیجه گیری از همین مفهوم است که گفته شده است «آینده باز است»؛ پس "کونتینژنس"، با مفهوم "وحدت" و "حزب واحد" که فهم اداء مطرح میکند، تناقض ذاتی دارد؛ از پیشایند نمیتوان "وحدت" ساخت: نه به چک زرگر؛ نه به چکش آهنگر؛

سپس اینکه سوال این میشود که آیا "کونتینژنس" ها مهار پذیر هستند؟

در نظریه های متقدم قرن بیستمی (هم نظریه مارکسی؛ و هم مثلاً نظریه پارسونز) گفته می

شد که "کونتینژنس" ها را میتوان از طریق انتظام های نهادینه شده اجتماعی، مهار زد؛

در نظریه های متاخر قرن بیستمی، و هم اکنون، کونتینژنس ها، از مقوله های مرکزی تیوری های شناخت هستند؛ بدنبال نظریه سیستم ها، ما میدانیم که "کونتینژنس ها" مهار پذیر نیستند؛ لوهمن در تیوری سیستمها مستدل ساخت که در یک جماعت انسانی، انسان های متفاوت، از داده های شناختی همسان و همگون، به سوی نتایج اصولاً متفاوت، حرکت میکنند؛ و ازینجاست که به گفته فرناند براولد باید دقیقاً عمیق شویم:

«چرا که واقعیت، یک ترکیب است، از "قابل پیش بینی"؛ و "غیر قابل پیش بینی"»

پس "کونتینژنس" ها را نمیتوان مهار زد؛ پس "کونتینژنس" نمیتواند در یک سازمان، و یک حزب، قالب زده شود؛

وانگهی، طوریکه فهم اداء مینویسد، هیچگاهی در گذشته، ما اینچنین یک ترکیب موزون و متجانس نبوده ایم:

«این حزب به شاخه‌هایی، که گذشت زمان هرگز بصورت قطعی و واقعی پیوند دوباره ندادشان، تقسیم شد... ازینرو امروز وقتی از «حزب گذشته» حرف می‌زنیم، و می‌خواهیم دقیق باشیم، باید بگوییم که از چی حرف می‌زنیم؟! از کدام...»؛

واحوال کنونی ما، نیازی به شرح ندارد؛

پس ازینچنین گذشته، و ازینچنین «حال و احوال (!)»، چگونه می‌خواهیم در آینده ترکیبی متجانس و موزون باشیم؟!؛

بنا کردن یک حزب بر اساس «ترکیب متجانس از بودیم و هستیم و خواهیم بود»، فقط می‌تواند به یک فرار

از "واقعیت"، و به "فرا واقعیت"؛ به یک فرار از "تاریخ"، و به "فرا تاریخ"، بیانجامد. همانند آن که دین، "فرا تاریخی" نامیده شد؛

و شاید از همینجاست که طی این دوره، یک نسل کامل با این عادت بار آورده شدند که "تعلق به یک حزب"، را چیزی بمانند یک "اعتقاد برای عبادت" میدانند؛

اینک این سوال مطرح میشود که نهضت‌های سیاسی 50 سال اخیر در افغانستان و از جمله ح د خ ا، آیا و چگونه با نهضت مشروطه قیاس شوند؟!؛

فهمیم اداء مینویسد:

«(در فضای جدید 45 سال پیش که سبقت گرفتن و فراتر رفتن از گذشتگان اصل مسلط

بود، از احیاء حتی حرفی نمیتوانست در میان باشد. «ادامه دهنده» بودن، و «وارث بودن»، صرفاً از دیدگاه آرمانی و

نه سیاسی نمیتوانست قابل درک و قابل طرح باشد... و چنین شد... آنها (منظور اداء "موسسین ح د خ ا" است) احیا

نگفتند، زیرا که علی‌رغم پذیرش و ادامه‌ارثیۀ امانی، از هر آنچه گذشتگان در قالب شعار (های) سیاسی، تعهدات (ات)

اجتماعی، و دورنماهای تاریخی در برابر خویش قرار دادند، فراتر رفتند؛ نه تنها در پاسخ، بلکه در سوال

نیز... آنها احیاء از انرو نیز نمی‌گفتند که آنان از گذشته چیزی را می‌گیرند و از چیزی جدا میشوند؛ چنین است

رسم تداوم و بقاء...»

این «سبقت گرفتن و فراتر رفتن از گذشته»، در فلسفه سیاسی یک نام فیصله شده دارد: این نام عبارتست از گست؛

و «گست و تداوم»، (یکی از دو گانه DIADE های است که) در تاریخ فکر و فلسفه پیوسته مطرح و مورد سوال بوده اند، و در قرن بیستم به این سوال پاسخ روشن داده شده است؛ قبل از همه به وسیله مارتین هایدگر و آیزیا برلین و گیورگ گادامر؛

هایدگر نشان داد که هر منظومه فکری در راه تاسیس خود از سه دوره میگذرد: یکی مرحله «پیاده کردن» نظام فکری قبلی به مواند های اولی، دومی یک مرحله شهودی¹ برای تاسیس یک «کونتیننس» نو، به وسیله فرد متفکر؛ و سومی مرحله بازسازی فکر بوسیله مواند های نو که متفکر به آن دست یافته است؛ پس هر منظومه فکری نو چیزی را بر میدارد، تا از چیزی جدا شود؛ برلین نشان داد که درست از همین رو یک تداوم در تاریخ فکر، اصلاً بر قرار نیست؛ بلکه تاریخ فکر اساساً بر مبنای گست استوار است؛ هر فکر، یک فکر نو است؛ و گادامر نشان داد که درین روند، کدام یکجانبه گوی بر قرار نیست؛ و بهمان اندازه که تغییر در سنت، انقلابی است؛ بهمان اندازه حفظ سنت، نیز انقلابی است؛

این توضیح روشن میسازد که آنچه فهم اداء در تحت «سبقت گرفتن از گذشتگان»، هر گاه حقیقتاً چنین سبقت گرفتن از گذشتگان در میان ما صورت پذیرفته باشد، عنوان میکند، کدام بر ازنده گی و یا استثناء برای نسل موسسین ح د خ نبوده است؛ این قاعده تاریخ فکر است؛

و اما درینجا سوال مهم بعدی که مطرح میشود اینست که ح د خ با طرح کدام چیزها از

¹ این مبنای شهودی برای تاسیس یک فکر نو، را که هایدگر مطرح کرده، بعداً رد نه شد، بلکه پیوسته بر آن تاء کید شد؛

دانیل دانت، فیلسوف سرشناس امریکایی، از «فوران های شهود» سخن گفت: «... منظور از «فوران های شهود»، بهتر جلوه دادن استدلال های خشک نیست؛ که نتایجی را از مقدمات اشکارا مفروض به اثبات میرسانند.... بلکه هدف آن پدید آوردن اندیشه خلاقانه... است... نه نتیجه صوری، بلکه دریافتی شهودی از مسأله...»

گذشته «فرا تر رفت و سبقت گرفت»؛ خاصتاً که «نه تنها در پاسخ، بلکه در سوال نیز^۲»؟

اول می بینیم که مضمون فکری مشروطه چی بود؟! فهمید اداء به این سوال پاسخ روشن میدهد:

«هر چند روح تجددخواهی، آزادی طلبی و دادخواهی، برگرفته ازین گذشته "نامراد" (منظور فهمید اداء

از گذشته نامراد، مشروطه است که در طی چند دوره در نیمه اول قرن بیستم در افغانستان ظاهر شد) را تا امروز ارزش های آغازین این جمعیت (بعد ها ح د خ ا) می نامند....»؛

پس سه آماج «تجددخواهی، آزادی طلبی، دادخواهی» میراث فکری مشروطه بوده اند؛ که نهضت های سیاسی نیمه دوم قرن بیستم، از جمله ح د خ ا، هر کدام به شکلی، آن را برگرفتند؛

مفهوم دموکراسی، مفهوم کلیدی حزب وطن غبار بود؛ و مفهوم تعهد به مردم، مفهوم کلیدی حزب ندای خلق محمودی بود؛ مطالبه جمهوری نیز ریشه در نهضت های دهه 20 و 30 قرن بیستم و بعد از آن در افغانستان داشت؛

پس ح د خ ا چه چیزی را با خود آورد که از وی بود، و پیش از آن مطرح نه شده بود؟! این "چیز" عبارت بود از دو مفهوم «انقلاب اجتماعی» و «انقلاب ملی و دموکراتیک» که با تمثیل از تفسیر مارکسیستی و طبقاتی از جامعه افغانی، عنوان شدند؛ این دو مفهوم اند، که همان شاخصه هایی هستند که ما عادتاً با آنها «چپ» را در افغانستان معرفی و تعریف کرده ایم؛

این سخن فهمید اداء که میگوید مشروطه خواهان «را نمیتوان چپ تلقی کرد»؛ دقیقاً بر همین شاخصه ها در استنباط از چپ مبتنی است، اگر که خود وی در این تردید دارد که این شاخصه ها را مبنای تعریف چپ قرار دهد؛ و یا دستکم ازین شاخصه یقین ندارد: «اگر تعریف روشنی از چپ در دست باشد!!»؛ خوب اگر تعریف روشنی از چپ در دست نیست، پس چگونه است که ما، با یک اصرار غریب، پیوسته خود را چپ می نامیم؟!؛

و اما این سخن که مشروطه خواهان، «بخصوص و بخصوص چپ نبوده اند»، این سخن، به سوال جدی تری بعدی باز میشود: پس ح د خ ا، و اصلاً «چپ» افغانستان در «ادامه»

²- فراتر رفتن، هیچگاه در پاسخ ها نیست؛ فراتر رفتن، پیوسته و صرفاً در سوال ها است؛ زیرا پاسخها، در متن یک دستگاه فکری صورت می بندند؛ و طوریکه والتر بنیامین نشان داد، یک دستگاه فکری (فلسفی) را هیچگاه نمیتوان از درون آن زیر سوال برد؛ برای طرح سوالها، باید که از دستگاه فلسفی فرا تر رفت؛

کدام «ارثیه» پدید شد؟

در افغانستان، در طی نیمه اول قرن بیستم نیرومندترین گرایش‌های فکر اعتراضی سیاسی، گرایش‌های مبتنی بر اصول مشروطیت بودند؛ این گرایش‌های سیاسی تا آستان تاسیس ح د خ ا گرایش‌های سیاسی مسلط بر اندیشه سیاسی افغانی بودند؛ این دوره، اندیشه سیاسی در افغانستان را در تحت عنوان «اندیشه سیاسی عنعنوی افغانی»، متمایز می‌سازیم؛ از مهمترین وجوه تمایز مشروطه در افغانستان، با مشروطه در ایران، شاید یکی اینست که اندیشه سیاسی عنعنوی افغانی، مفهوم «انقلاب» را نمی‌شناخت؛ کدام عوامل باعث شد که این جریان نیرومند سیاسی، در نیمه دوم قرن بیستم، جای خود را به جریانات «چپ انقلابی» خالی کرد؟

فهم اداء درین رابطه دو ملاحظه را مطرح میکند :

ملاحظه اول اینکه جو مساعد بینالمللی بوجود آمده بود و "بادهای مساعد می وزید" و در ملاحظه دوم میگوید که موسسین ح د خ ا

«نه سوال‌های پیشینیان را مطرح می‌ساختند؛ و نه پاسخ‌های آنان را به این سوال‌های متفاوت، رهنمای عمل خود میدانستند».

معنای این سخنان اداء اینست که نظریه سیاسی ح د خ ا، نه تنها محصول یک گسست مفهومی از مشروطه نبوده است؛ بلکه اصلاً از طریق بازگشت به مشروطه و تقد آن حاصل نمی‌توانست شد؛ موسسین ح د خ ا «چیزی از گذشته» برنگرفتند؛ نظریه سیاسی ح د خ ا بر اساس مقاطععه با مشروطه، تاسیس شد.

پس سرچشمه‌های نظری ح د خ ا، در کجا بودند؟

یکی از مهمترین مسائلی که امروز در معرض دید ما قرار میگیرند عبارت ازین است، که اصول فکری مطروحه به وسیله ح د خ ا، اصلاً با اندیشه مشروطه خویشاوند نبود و از اصول فکری مشروطه منتج نه شد؛ اصول فکری ح د خ ا، اصلاً ادامه اصول فکری اولین حلقات سازمانی بود که پس از انقلاب اکتوبر، در فاصله سالهای 1918 تا 1930 در امیرنشین‌های بخارا و شمال و غرب افغانستان تاسیس شدند؛ این سازمان‌ها معتقد به تقلید از انقلاب نوع بالشویکی بودند؛ و بعد چی شد؟

از یک شاهد عینی نقل میکنیم. دکتر سید هاشم صاعد مینویسد:

«نوه افکار چپ در سال 1949 بوجود آمد... این حلقه ها از اندیشه چپ اطلاع کافی نداشتند... این حلقه ها به مسایل ملی و انسانی ارجحیت خاص قایل بودند... عناصر مترقی در آن زمان از ایجاد یک سازمان منضبط و طرح برنامه حزبی معلومات نداشتند... همانا تقوی، روشنگری... و مقاومت... پیاده کردن انقلاب داخلی علیه ارتجاع داخلی، فیودالیزم و

امپریالیزم شرق و غرب...»^۳؛

چار نکته را ازین سخنان برجسته میسازیم:

حلقه های چپ تا تاسیس ح د خ ا 26 سال راه پیمودند؛

این حلقه ها با عطف به مسایل ملی و انسانی و تقوی و روشنگری و مقاومت... تعریف میشدند؛

این حلقه ها از ایجاد یک سازمان منضبط و طرح برنامه حزبی اطلاعی نداشتند؛ {و بنابراین ح د خ ا با به پیش کشیدن "سازمان و برنامه"، یک مدل سازمانیابی سیاسی وارداتی را وارد میدان سیاسی افغانستان ساخت؛ و ملتزم به ظرفیتها و ضمایم فکری و سیاسی این مدل حزبی وارداتی بود}

موضوع کلیدی در برنامه جنبش چپ «انقلاب داخلی بر علیه فیودالیزم و امپریالیزم...» قرار داده شد؛

این سخن را، با همین صراحت، به دلیلی باید دقیق ساخت، که تدقیق این سخن با تعریفی که ما از حزب نو میدهم، یک التزام ناگسستگی دارد؛ یعنی تعریف حزب آینده، از آنجا که این حزب خود را ادامه دهنده «ارثیه چپ» بنامد، با پاسخ به این سوال پیوند دارد که رابطه این حزب با مفهوم انقلاب چیست؟؛

فهم اداء در توضیح اینکه حزب نو چگونه یک حزب است، مینویسد:

« حزب واحدی که در حال ایجاد است میخواهد حزبی مدرن، حزبی تجددخواه، دموکرات و دادخواه باشد.»

³- دکتر سید هاشم صاعد: «درنگی بر: برخی دریافتها و رویداد های افغانستان در قرن بیستم»/پاریس 2010/

مفهوم «انقلاب داخلی» که صاعد می آورد، بسیار جالب است. نگارنده؛

اینک درباره این تعریف از حزب نو، چندین سوال مطرح میشود:

نخستین سوال اینست که چنین یک حزبی را در همه جا و در همه احوال میتوان بر پا کرد؛ پس تکلیف اوضاع ایجاد شده در اثر جنگ 40 ساله چی میشود؟؟ چرا ما پیوسته ازین سر باز میزنیم که به مسایلی که امروز و هم اکنون در جامعه افغانی مطرح هستند، نزدیک شویم؛ و به این مسایل، و نه به مسایل فکر سیاسی بطور اعم، پاسخ بدهیم؟؟

دومین سوال اینست که این حزب که فهمیم اداء میگوید با چی چی رابطه دارد؟

مفاهیمی که فهمیم اداء حزب نورا با آنها معرفی میکند، مفاهیم مشروطه هستند؛ وی با صراحت مینویسد که مشروطه «بخصوص و بخصوص چی نه بود»؛ درباره اینکه ما چرا و چگونه به مشروطه بر میگردیم در زیر سخن میگوییم؛

اما آنچه درینجا ذکر باید شود اینست که فهمیم اداء به پیروی از تعریفی که خودش برای حزب در حال ایجاد میدهد، باید دلایل و توضیحات اقامه کند که چگونه است که مفهوم انقلاب را کنار گذاشته است؟ فهمیم اداء آنجا که مفهوم انقلاب را کنار میگذارد، در نظر بگیرد که اصولاً ح د خ ا را کنار میگذارد؛ وی باید مستدل بسازد که چگونه میخواهد در غیاب مفهوم انقلاب، یک حزب چی بسازد؟؟ و این امر مستلزم تقد مفهوم انقلاب مطرح به وسیله ح د خ است.

و اما آیا ما باری در گذشته به اینچنین یک تقد، پرداخته ایم؟؟

بلی!!

برای بار نخست حزب وطن در کنگره، موسس خود با این سوال مواجه شد؛ حزب وطن به تقد مفهوم انقلاب پرداخت؛ در گزارش به کنگره، حزب وطن این سوال با صراحت مطرح شد و با صراحت نیز پاسخ داده شد:

«ما به انقلاب وفادار میمانیم؛ و اما یک انقلاب تدریجی و مسالمت آمیز»؛

این تقد نشان میداد که «واژه انقلاب، یک اسم بی مسمی بود»؛

چرا اقدام حزب وطن برای تقد مفهوم انقلاب، حایز اهمیت تاریخی بود؟؟

زیرا منظور حزب وطن ازین اقدام یک کنجکاوای صرف تیوریک نبود؛ حزب وطن این شجاعت سیاسی را نشان داد که از تقد مفهوم شکوهمند انقلاب، به تقد مفهوم «انقلاب شکوهمند ثور» عبور کند؛ حزب وطن ازین تقد، نتایج صریح و بی پرده گرفت:

«آنچه در ثور 1357 در افغانستان واقع شد؛ یک انقلاب نه بود، یک کودتا بود؛ ازینرو، منبع ما از مفهوم «رویداد ثور» سخن میگوییم»؛

و این نتیجه گیری بلحاظی اهمیت عظیم تاریخی داشت که بروشنی نشان داد که ح د خ ا در سوق دادن یک بخش از مردم در «دفاع مسلحانه از انقلاب شکوهمند ثور»، دچار یک پیشداوری فاحش تیوریک و در نتیجه سیاسی شده بوده است؛

جدا کردن اهالی به دو بخش «انقلاب و ضد انقلاب» و طرح اصل رهنمای «سرکوب نهایی ضد انقلاب»، یک خطای غیر قابل جبران تیوریک و سیاسی بوده است که به تجزیه نیروها و اهالی انجامید؛ و این خطا به خطای مهیب تر بعدی انجامید، هنگامیکه ح د خ ا، تحت نام «اشرار»، عملاً با مردم مقابل شد؛ ح د خ ا با این خطای خود آنچه را ترک و متروک گفت، که فهییم اداء آنرا روح مقدسی میداند که «پیشکسوتان برای ما بجا گذاشته اند: تعهد قرار داشتن در کنار توده های مردم»؛

و این مهم ترین پارادوکس «انقلاب شکوهمند ثور» است؛ و تنها اگر خون یک نسل از شهدای قهرمان حزب را در شمار بگیریم، در می یابیم که پارادوکس هایی هستند که از راه شهید ساختن قهرمانان، در "قول خونچکان" زمان جاری شده اند؛

اینک که 20 سال پس از کنگرهء حزب وطن، فهییم اداء مفهوم انقلاب را، اصلاً، از تعریف حزب در حال ایجاد چپ حذف میکند؛ دلیلی که وی برای این کار خود می آورد چی است؟؟ وی بروشنی میگوید:

«... فاصله میان ماحول سیاسی دیروز و امروز... تفاوت در تناسب و ماهیت نیروهای درگیر... دگرگونی در آرایش نیروهای جهانی...»

بسیار خوب؛ و اما 20 سال پیش هنگامیکه حزب وطن با تاکید بر دقیقاً همین دلیل که شرایط تغییر یافته است و ناگزیر این شرایط تغییر یافته را باید در نظر گرفت، و با دلایل متعدد دیگر، با فراست به تقد مفهومی نظریه و تجربه ح د خ پرداخت؛ در آن زمان برخی رفقا چرا گفتند که «نجیب الله ایدیولوژی ما را به معامله گذاشته است و به بورژوازی روی آورده است!!»؟؟؟

و بعد اینک خود ما 20 سال پس از کنگره حزب وطن، مدعی میشویم که در پلینوم یازدهم حزب به بورژوازی روی آورد... و ما یک چنان حزب میسازیم که «برنامه آن، نه برنامه کودتا، بلکه برنامه فتح دموکراتیک دروازه های قدرت باشد...»؛

و اما سوال کلیدی به آن عبارت فهمیم اداء بر میگردد که وی در رابطه با نسبت ح د خ با مشروطه مینویسد:
«ادامه دهنده» بودن، و «وارث بودن» صرفاً از دیدگاه آرمانی و نه سیاسی می توانست قابل درک و قابل طرح باشد...

فهمیم اداء در اینجا یک سخن بسیار جدی را مطرح میکند که اما از تدقیق بعدی آن باز می ایستد؛

سوال در اینجا بدینگونه مطرح نمی شود که آیا و چرا فهمیم اداء مشروطه را آرمانی، و ح د خ را سیاسی می خواند؛ وی خودش بعداً دقیقاً درباره ح د خ نیز "آرمانی" می نویسد:

«آغاز، آغاز آرمانی بود؛ و موسسین ح د خ، «امید سالاران» بودند که اما «فرا گذشتن در کمین» شان بود... با رسیدن ایدیولوژی.»

و این راهم به جای خودش میگذاریم که فهمیم اداء مینویسد:

«سنن مبارزاتی» گذشتگان، مفهومی تا آن حد مجرد، و خلاصه یی تا آن حد تقریبی بود که هرگونه تعریف ابزاری را ناممکن می ساخت...»

مگر از نظریه و تجربه ح د خ، به جز چند نفری که تا هنوز هم «طبقاتی» و «غیر سرمایه داری»... «تف سر بالا» می اندازند، اینک برای ما چه چیزهای "غیر مجرد" و "غیر تقریبی" بجا مانده است که کدام «تعریف ابزاری را ممکن» بسازد؟؟

سوال بدینگونه هم مطرح نمیشود که چنین نه بوده است که نخست ح د خ ا آمد؛ و پس ازان ایدیولوژی آمد؛ / چنین بوده است که ح د خ ا، خود تجسم ایدیولوژی بود /

سوال بدینگونه مطرح میشود که فہیم اداء آنجا که می آورد که برای ح د خ ا «ادامہ دہندہ و وارث بودن مشروطہ آرمانی و نہ سیاسی» بود، شاخص زمان را چگونه در نظر آورده است؟؟ وی مینویسد:

«مبارزہ برای مشروطیت یا در پشت سرقرار داشتند، یا شکل عوض کردہ بودند؛ اہداف جنبش امانی دیگر فعلیت نداشتند»؛

یعنی فہیم اداء بہ ما می فہماند کہ در ہنگام تاسیس ح د خ ا، مشروطیت دیگر یک گذشتہ بود؛ بسیار خوب؛

و اما پس چگونه است کہ بر خورد ح د خ ا با مشروطہ، «آرمانی بود؛ و نہ سیاسی»؟؟ این یک سوال بسیار جدی است کہ ما تا کنون بہ ندرت مطرح کردہ ایم، و دقیق گفتمہ شود ازان پیوستہ غفلت کردہ ایم؛ چرا؟؟ زیرا اداء بما گفت کہ مشروطہ گذشتہ است؛ مشروطہ در گذشتہ است؛ و اما معنای مفہوم آرمان اینست کہ آرمان یک افق گشودہ بہ سوی آیندہ است. چگونه است کہ ما مشروطہ را گذشتہ میدانیم، و اما بر خورد ما بہ مشروطہ ہنوز ہم آرمانی است؟؟ بہ کدام سورخ می گشاییم؟؟ بہ گذشتہ و یا بہ آیندہ؟؟ پس آیا فہیم اداء اشتباہ میکند؟؟

نی .

اتفاقاً این سخن فہیم اداء، کہ بر خورد ما بہ مشروطہ آرمانی است، بسیار دقیق است؛ فقط اینست کہ فہیم اداء از تدقیق سخن خود باز می ایستد. فہیم اداء سخن خود را نا تمام مطرح میکند؛

در سرتا سرتا بیستم، و ہم اکنون نیز، مشروطہ ہیچگاہ در پشت سرما قرار نداشتہ است؛ مشروطہ یک چشم اندازی بودہ است کہ پیوستہ و آزرگار بروی ما گشودہ مانده است؛

در سرتاسر قرن بیستم ما به اهدافی نایل آمده نتوانسته ایم که مشروطه در پیش گذاشت؛ و ما وظایفی را انجام داده نتوانسته ایم که مشروطه مطرح ساخت؛ در طی قرن بیستم ما هر چه فراز داشته ایم، به مشروطه تقرب جسته است؛ و هر چه فرود داشته ایم، از مشروطه ترمرد جسته است؛

ازینجاست که ما ناگزیر از «بازگشت به میراث آرمانی» هستیم؛ ازینجاست که مشروطه معیار و محک سنجش و نقد نهضت های سیاسی افغانستان در طی قرن بیستم است؛ و تاجایی که به نقد نظریه و تجربه ح د خ ا مربوط میشود، مشروطه و نظام مفهومی آن، یگانه معیار نقد ح د خ ا و نظام مفهومی آن است؛

ازینجاست که یک حزب جدید، فقط میتواند یک سرچشمه تاسیسی داشته باشد؛ حزب جدید فقط از درون نقد پیگیر نظریه و تجربه گذشته، نقد پیگیر نظریه و تجربه ح د خ ا، بیرون و نتیجه می شود؛

این سخن یک دلیل متودیک هم دارد؛

اینک در قرن بیستم، از مهمترین سوال هایی که در فلسفه سیاسی مطرح شد، یکی هم این بود که پایگاه نقد در کجا واقع است؟؟ آیا پایگاه نقد در درون نظام مفهومی مورد نقد واقع است؛ و یا در برون از نظام مفهومی مورد نقد واقع است؟؟ پس از مناظره هابرماس و میشل فوکو درین زمینه، اجماع بر این قرار گرفت که پایگاه نقد، در برون از موضوع مورد نقد باید قرار داشته باشد؛

پس به منظور نقد فلسفی سیاسی از نظریه حزب قبلی، ح د خ ا، پایگاه نقد را باید در

برون از نظام مفهومی قرار دهیم که این حزب به پیش کشید؛ یگانه نظام مفهومی که افغانها خود شان در نیمه اول قرن بیستم به پیش کشیدند؛ نظام مفهومی مشروطه بود؛

پس پایگاه نقد نظریه ح د خ ا، فقط میتواند در مشروطه واقع گردد؛

پس وقتی میگوییم که برخورد ما با مشروطه، یک برخورد آرمانی «بود»، ما این تکمله را باید افزود کنیم که «است و خواهد بود»؛

این سخن فهیم اداء جالب است: «جامعه مدنی میدان مبارزه و تاثیر گذاری ما ست؛ و نه از آنها»؛

این سخن، یکی از مسایل کلیدی تقد چپ افغانستان را بدست میدهد؛ نه بلحاظ اینکه ح د خ ا مفهوم جامعه مدنی را هیچگاه مطرح نکرد؛ و در عرصه سیاسی هیچگاه بر مبنای یک استنباط از جامعه مدنی عمل نکرد؛ و در یک طرح نیم در دیگ و نیم در کاسه از مبارزه طبقاتی، پیوسته کف و پنجه زد؛

بلکه بلحاظ اینکه امروز ما مفهوم «جامعه مدنی» را به کدام دلیل مطرح میکنیم؛ و بکدام دلیل بدینگونه مطرح میکنیم؛

ح د خ ا با {و علی رغم} اصول فکری مارکسیستی که داشت، با آسانی به این موفقیت دست یافت که در اذهان عامه افغانی راه باز کرد؛

چرا و چگونه چنین چیزی ممکن شد؟!

زیرا ح د خ ا، همانگونه که صاعد گفت، از طریق «عطف به مسایل ملی و انسانی و تقوی و روشنگری و مقاومت...» راه خود را برای کسب اعتماد در اذهان عامه گشود؛ ازین طریق ح د خ ا، در ترکیب جامعه مدنی نیم بند افغانستان در دوره "مساعد"، پس از جنگ دوم جهانی، جایجا شد؛ وقتی بیرک کارمل در 3 عقرب 1350 گفت:

«قانون اساسی افغانستان میگوید که شاه غیر مسوول و واجب الاحترام است؛ پس ما سوال میکنیم که مسوول کیست؟؟»؛

وی دقیقاً به همین «ما؛ و آنها» اشاره داشت که «چپ دیروز» در طرح سوال قدرت، بر آن طرح متکی بود؛ این مدل طرح مقابله با قدرت حاکم، از ح د خ ا نبود؛ این مدل را

گرامشی در تعریف از جامعه مدنی وضع کرد؛

این توضیح را آوردیم، تا نشان داده باشیم که فهیم اداء در طرح مفهوم جامعه مدنی، رخ به یک گذشته بسیار دور دارد؛ اداء از طرح کنونی جامعه مدنی، به مراتب عقب می افتد؛

سوال بعدی که به آدرس این تعریف فهمید اداء از جامعه مدنی / و از حزب نو، مطرح میشود، اینست که ما افغانها «
تجدد خواهی و دادخواهی و دموکراسی» را از کدام دوره آغاز کردیم؟

خود فهمید اداء پاسخ روشن میدهد: اینها آماج های اصلی مشروطه بودند؛ معنا اینکه پس فهمید اداء آماج های اصلی
حزب نو را از طریق بازگشت به مشروطه، تعریف میکند.

اینک سوال این نیست که به کدام دلیل ما آماج «آزادخواهی» را که آماج اصلی مشروطه بود، از تعریف حزب نو
حذف کرده ایم؟؟ / این سوال بجایش؛ در نوشته اداء اینجا و آنجا اشاره به آزادخواهی هم هست /

سوال اساسی اینست که ما مبانی تیوریک یک برگشت به مشروطه را چگونه جمع بندی میکنیم؟؟؛ یعنی تفسیر کنونی
ما از برگشت به مشروطه چی است؟؟

این تفسیر کنونی از برگشت به «میراث نهضت مشروطه» را خود ح د خ، پس از 1365 بدست داد. ما این مدل
فکری را در تحت نام عمومی «نظریه مصالحه ملی» معرفی میکنیم. پس فهمید اداء آنجا که همه آماج های حزب نو
را که مطرح میکند، آماج های مشروطه را عنوان میکند، در گام نخست باید توضیح بدهد که چرا «نظریه
مصالحه ملی» را کنار میزند؟؟ نظریه مصالحه ملی دومین دستگاہ فکر سیاسی افغانی، پس از مشروطه، را در
اختیار ما می گذارد؛

ازینجاست که ما فقط میتوانیم از برگشت به نظریه حزب وطن درباره مصالحه ملی، آغاز کنیم؛ ما ضرورت
داریم که دستاوردهای فکر سیاسی ما، در تحت نظریه مصالحه ملی را جمع بندی کنیم؛ و سپس بدون تردید از آن
تقد کنیم، و ازینراه، و فقط ازینراه، یک مجموعه فکری برای وظایف امروز و آینده پیشکش کنیم؛

سومین سوال اینک است این حزب جدید مطابق به کدام مدل سازمانی، ساخته میشود؟؟

مدل حزب سیاسی از کجا می آید؟؟ آیا مدل ساختاری، دلبخواه است؟؟ تعریف از مدل حزب، تعریف از "جایگاه" حزب
است؛ یک برنامه سیاسی که به سوال مدل حزب سیاسی، پاسخی ندارد، یک برنامه پا در هوا است؛ پاسخ به این سوال

که مدل سازمانی حزب آینده چی باید باشد؛ یکی از مسایل اساسی فکر و اقدام سیاسی است؛ در میان شاخه های سازمانی امروزی، "نهضت آینده" به این سوال یک پاسخ روشن دارد:

نهضت آینده میگوید که ما یک حزب طراز نوین باقی میمانیم؛

اینک اما اکثراً فراموش میشود که مدل حزب طراز نوین، خود از نقد مدل های قبلی سازمان سیاسی، نتیجه گیری شد؛ پس به سوال مدل سازمان سیاسی فقط میتوان بر مبنای انتقادی، پاسخ نو داد؛

اهمیت تاریخی حزب وطن، برای تاریخ سیاسی افغانستان، تنها این نیست که این حزب نظریه سیاسی دربارہ گردهم آمدن مجدد افغانان، نظریه مصالحه ملی، را بدست داد؛ بلکه اهمیت تاریخی حزب وطن درین است که این حزب به سوال مدل حزب سیاسی، یک پاسخ نو داد؛ درست ازینجاست که با تاء کید می باید گفت که حزب وطن، ادامه ح د خ ا، نیست؛

پس مشکل ما تنها این نیست که ما حقایق درینباره که حزب وطن، یک نظریه نو برای مدل حزب مطرح ساخت، را پیوسته کتمان میکنیم؛ بلکه ازان فراتر، ما اصلاً سوال مدل حزب آینده را با سکوت بر گزار میکنیم؛ و نمیگوییم که پس بدیل خود ما کدام است؟؟؟

پاسخ ما به این سوال چیست؟؟؟

در «ابلاغیه گروه کاری» در حالی که بالای ضرورت تاسیس یک حزب جدید تاکید میشود، درینحال یک سوال کلیدی نیز مطرح میشود:

مدل ساختاری حزب جدید چی باید باشد؟؟ آیا حزب جدید مطابق به مدل «حزب طراز نوین» ساخته شود؟؟ در ابلاغیه با صراحت قید شده است که حزب جدید بر اساس مدل حزب طراز نوین پرولتری تاء سیس نه میشود؛ مدل تاسیسی حزب جدید؛ مدل حزب وطن قرار میگیرد: یک حزب به لحاظ فکری مبتنی بر مصالحه ملی؛ و به لحاظ سا ختاری مبتنی بر گفتگو؛

وقتی ما میگوییم، که ما از مراجعه دوباره به میراث حزب وطن ناگزیر هستیم، اتکای ما به چنین مباحث و دلایل است؛ در نوشته چند حرف ستره، گفته نمیشود، که آنجا که همه این مسایل مسکوت گذاشته میشوند، پس خود چی در نظر آورده اند؟!

پایان قسمت اول